

موقعیت تفکر در سیر عمل مجرمانه

شاخص وجود انسان بیشتر تفکراوست حرکت یا سکون شخصیت اغلب در تحول منطقی

این شاخص یا رکود بی دلیل آن است بی تردید مفید بودن هر حرکت و یا مضر بودن

هر سکون وابسته به بنیاد های فردی اجتماعی و در این دو اغلب بنیادهای فردی غالب

بر شکل اجتماعی آن است و بواسطه دخالت مستقیم یا غیر مستقیم فکر خوب یابد، منطقی یا

غیر منطقی را توجیه میکند فراموش نکنیم که هر فکری با وجود شاخصیت (با توجه به

ساخت شخصیت افراد) نمیتواند همیشه قابل قبول باشد چه تحرک یا رکود در این حالت

بیشتر انتزاعیست اما یک نکته کمتر ابهام دارد و آن اصل اساسی ((لزوم تحول منطقی تفکر

در قالب هر وجود و یا توجه به گنجایش هر شخصیت در طول زمان است)) که میتواند ((

رابطه ها)) را بسنجد آنها را ارزیابی کند و به آنها ارزشی معادل با خواست خود واقعیت آنها

بدهد بنحویکه ((وجود)) در خطر اضمحلال قرار نگیرد نه تنها بدین دلیل که ارزش وجود

همیشه فوق ارزشهاست بلکه اغلب بلحاظ مکانیسم های دفاعی وجود چه در زمینه جسم

و چه در زمینه روان . اما سکون غیر منطقی تفکر موقعیت بررسی رابطه ها را متزلزل میکند،

ارزشها مفاهیم خود را از دست میدهند و وجود در معرض خطر قرار میگیرد تفاوت این

حالت با شکل اول در آن است که در حالت اول کوششی فعال در زمینه وحدت تفکر

وارگانیم انجام میگیرد یعنی ((من)) کاری انجام میدهم که فکر من آنرا بررسی کرده

امتیازات و محظورات آنرا شناخته و با توجه به آنها عملی از من سر میزند غالباً متوجه و قابل

پذیرش درحالیکه در شکل دوم این وحدت یا اصولاً وجود ندارد و یا بشکلی کاملاً ناقص ظاهر میشود، ارگانسیم عمل انجام میدهد در کنار تفکری که بلحاظ عدم تحرک اغلب فرسوده، غیر فعال و حتی گاهی مرده است این عدم وحدت را بیشتر در جامعه بزهکاران و بخصوص مجرمین غیر اتفاقی میتوان دید.

مقدمه

بزهکاری بیش از آنچه متفکر باشد متاثر است، متاثر از تحریکاتی که بی درنگ و یا با تاخیری (غالباً قابل اغماض) موجب واکنشی خفیف و یا شدید میشود و مجرم را در دایره ((

ناهمرنگان اجتماع)) و گاهی بیماران ((روانی)) قرار میدهد مطلب نباید موجب این اشتباه شود که یک رفتار ناهم‌رنگ با اجتماع از نظر جامعه شناسی حتماً رفتاری بیمارگونه است و یا انسانی بیمار نمیتواند در جامعه بنحوی طبیعی رفتار کند چه در مورد بزهکاران این دو فرضیه بطور عام نمیتواند قابل قبول باشد زیرا اولاً جامعه منزه نیست و عدم توافق با آن دلیل مجرمیت نمیتواند باشد بعکس گاهی بزهکار احتمالی جامعه مقدسیست که علیه

مجرمیت آن قیام کرده ثانیاً بیمار روانی در حدیکه بیماری اش مشهود نیست خود را غالباً با جامعه (منزه یا آلوده) وفق میدهد احتیاج به زیستن و نیاز به دیگران او را عملاً وادار به تسلیم در مقابل ارزش های قراردادی جامعه مینماید علائم و آثار بیماری زمانی آشکار میگردد که یا جامعه به نحوی بیمار را میشناسد و یا بیمار به شکلی با درگیری با جامعه بیماری خود را آشکار میکند.

تمیز این دو گاهی بسیار دشوار است بهر حال با تفکیک این دو حالت که همیشه امکان اشتباه را فراهم میکند و باید با دقت مورد بررسی قرار گیرد میتوان گفت که بزهدکار غالباً ناهم‌رنگ با اجتماع است (منحرف از معیارها و اصول جامعه خارج از موارد استثنائی ذکر

شده) و این ناهم‌رنگی ناشی از واکنشهای سریع او در قبال کنشهای دیگران (واکثر ابدون تناسب با آنها) است اساس این واکنشها عدم تحول تفکر منطقی مجرم در سیر عمل مجرمانه است و گاه فعل مجرمانه از هنگام قصد تا عمل دوره ای چنان طولانی می‌پیماید که میتوان بظاهر به تفکر کامل و منطقی متعادل مجرم معتقد شد بی آنکه واقئیت این چنان باشد.

شناخت قلمرو این عدم تفکر (الف) آگاهی به عوامل زایل کننده محدود سازنده و یا گسترش دهنده آن (ب) و نتیجه ای که طرح این مسئله ایجاد میکند مورد بحث ماست (ج)

الف) قلمرو عدم تفکر

عدم تفکر گاه بعلت بیماری است: بیماری روانی در حدی که به یاخته های مغز و سلسله اعصاب آسیب رسانده باشد (خفیف یا شدید) و یا بیماری جسمی در حدی شدید که فعالیت مغز و سلسله اعصاب را موقتا متوقف کرده باشد.

در مورد مجرم این دو فرضیه بطور عام قابل قبول نیست:

اولاً از نظر بیماری روانی - چنانچه بزهدکار بیمار روانی بمعنای خاص کلمه باشد اطلاق ((مجرم)) براو بیفایده است بزهدکار بیمار به ((بیمار بزهدکار تغییر پیدا میکند و مجرمیت در بیماری مجو میگردد.

ثانیاً از نظر بیماری جسمی - بیمار در حد مقاومت روان را مغشوش نمیکند، بدون شک به آن صدمه می زند ولی در تعادل آن نقش چندان موثری ندارد مگر آنکه ارگانسیم به شدتی در معرض بیماری قرار گیرد که روان را دستخوش اغتشاشی عمیق نماید.

بدین شکل فرضیه عدم تفکر مجرم بلحاظ بیماری در معنای خاص کلمه منتفی است ۲

هر چند برخی از جرم شناسان باین مطلب اعتقاد دارند ۳ اما نفی این موضوع نافی عدم تفکر بزهدکار نیست چرا که در مورد مجرم مادر مقابل شخصیتی قرار گرفته ایم که اگر چه بیمار در معنای خاص آن نیست اما رفتاری به احتمال زیاد بیمار گونه دارد بدین معنی که نسبت به ((خویش)) و ((محیطی)) که در آن زندگی میکند رفتاری منحرف از معیارهای شناخته شده ای دارد که غالباً حالات طبیعی را توجیه می کنند و این ((حالات قبول شده)) را

منقیاس رفتارهای طبیعی اجتماعی میشناسند. این انحرافات به دوشکل ممکن است ظاهر شوند.

۱- انحراف از معیارهای طبیعی فردی.

۲- انحراف از معیارهای طبیعی اجتماعی.

۱- انحراف از معیارهای طبیعی فردی - بدون ورود به زیربنیادهای اساسی زیستی - روانی ۴
رفتار بزهکار میتوان گفت که مجرم وجود خود و یا بعبارت دیگر به ((من)) بی توجه است
هر چند غالباً جرم نشانه ایست برای حمایت ((من)) که از مختصات این حمایت غیر ثابت
و نامنظم بودن آن است بعبارت دیگر بزهکار ((من)) فعلی را در مخاطره ای قرار میدهد که
در حقیقت با ارزش آن نامساویست این همان حالتی است که میتوان به دوره انتقالی ((من))
تعبیرش کرد که تحول آن بیش از آنکه بنفع بزهکار باشد بضرر اوست . بهتر بتوان گفت
عدم توجه بزهکار به آینده بنحویست که دورنگری را از مجرم میگیرد و او را در قید زمان
و مکان فعلی و همانطور که نوشتم حمایت فرضی ((من)) قرار میدهد زیرا مجرم با تحریک
واکنشی نشان میدهد که اصل این واکنش در ((رابطه)) بین تحریک و عکس العمل آن
است و نه در خود این دو و این رابطه بلحاظ وابستگی آن به عوامل زیستی - روانی موجب
ارزش دادن بحال و کم اعتبار کردن آینده است . رفتار بزهکار شاخص این رابطه عمیق،
مبهم و غیر مشخص است در اینجا است که عدم تفکر نسبت به آینده و به عبارتی که E - n
de Greeff بیان میکند ((عدم استفاده از قدرت تجربه زندگی بنحوی که بزهکار
نمیتواند از عواملی که موجب لطمه به او میشوند اجتناب کند)) روشن میگردد. ۶

۱- انحراف از معیارهای طبیعی اجتماعی
بی تفاوتی نسبت به محیط خانواده ، مدرسه ، کار و بخصوص اجتماع میتواند چون انحرافی
باشد نسبت به جامعه که اگر در قالبهای فلسفی آن به یاس و نومیدی میانجامد ۷ و مجازاتی

ندارد اگر همراه با اعمالی باشد که به جامعه خدشه وارد سازد با مجازات پاداش داده میشود.

جامعه بعنوان پناهگاه تصویری و یا حقیقی برای افرادی که در آن زندگی میکنند هسته اصلی تمرکز است در غیر اینصورت وجود آن منتفی است وقتی انسان خود را با جامعه تطبیق میدهد (به اکراه، اجبار یا به میل) یعنی قوانین آنرا (درست یا غلط، رهائی دهنده یا اسیرکننده) بنحوی پذیرفته، با معیارهای آن (هرچند گاهی غیر عادلانه) خو گرفته و با محدودیتهای آن (هرچند نگران کننده) آشنا شده درقبال این گذشت جامعه بعنوان ((حامی)) (تصوری یا حقیقی) وجود دارد بعبارت دیگر پذیرش جامعه و تحت

حمایت قرار گرفتن اگر چه قرارداد است اما بشکلی طبیعی جلوه میکند بدین شکل ((فضای اعتماد)) ایجاد میشود که خروج از این فضا در حال اجبار به تنفس در آن به رابطه ایجاد شده لطمه میزند و چنانچه این ((خروج)) نتواند در تعالی جامعه نقشی داشته باشد و یا بتواند بنیادهای قراردادی را که ناچار برای ادامه هستی ضرورت دارند دچار آسیب نماید

انحراف است که اعمال ضد اجتماعی نمونه آن است و یا آنرا بشکل جرم در در قالب های قانونی میریریم.

این انحرافات از معیارهای طبیعی فردی - اجتماعی که بیشتر بزهدکار را در خود میگیرند و قدم به قدم اورا بسوی جرم میکشانند نتیجه عدم شناخت دقیق ((رابطه ها)) و ارزش های موجود شخصی و اجتماعی است بعبارت دیگر نتیجه نارسائی تفکری که موجودیت خود

وصاحب خود را نمیشناسد) بااین موجودیت بلحاظ گوناگون دچار خدشه شده)

واز کمک باو در عدم انجام بزه ناتوان است

ب) عوامل زایل کننده ، محدود سازنده و گسترش دهنده تفکر

این عوامل عبارتند از:

۱-عوامل زایل کننده - بیماری روانی بلحاظ آسیب هائی که بر مغز و سلسله عصبی وارد

شده فکر را زایل میسازد در این مورد پسیکوزها ۸ که غالبا از گانیسم را نیز مورد خطر

قرار میدهند و در حقیقت به دیوانگان بطور اخص اطلاق میشوند: میتوانند نقش تفکر را

منتفی کنند در این شکل بزهکاران دیوانه یا در حقیقت دیوانگان بزهکار در مرز مسئولیت

متوقف میشوند و روانپزشک و بیمارستان جای قاضی و زندان را پرمیکنند.

۲-عوامل محدود کننده- این دسته از عوامل آنهائی هستند که بزهکار بظاهر ((طبیعی))

وعادی در اجتماع را از نظر تفکر محدود میسازند بی آنکه آنرا کلا زایل کنند و بیمار را

بسوی جرم پیش میرانند این عوامل میتوانند در اصل روانی باشند یا اجتماعی:

اول عوامل روانی - این عوامل تفکر را از حالت طبیعی خود خارج میکنند و آنرا دچار وقفه میسازند بنحوی که ارزیابی دچار اختلال میگردد و در نتیجه مقاومت فاعل در مقابل عوامل تحریک کننده کم میگردد. نروزها ۹ بعنوان مثال از این دسته عواملند.

دوم: عوامل اجتماعی - جامعه به منزله آموزش دهنده اجباری باوسایلی که در اختیار دارد تفکر را محدود میکند و آنرا در اختیار قدرتهای حاکم قرار میدهد و یا به دلیل تراشی برای تثبیت این قدرتها میپردازد بعنوان مثال شخص در چنین جامعه ای به فقر برخورد میکند، قدرت پول اضمحلال دائمی او را نشان میدهد و فرسودگی خود را در قبال این نیروی حاکم میبیند سقوط او را غرور دیگران آسان میسازد و بی آنکه بتواند معیارها را بررسی کند به اشکال مادی زندگی خارجی خو میگیرد و آنها را نشانه یا نشانه هائی از سعادت ایده آل خویش می بیند: فقر روانی و عدم مقاومت او را بی آنکه به ارزش این قدرت و ثبات آن برای خوشبختی بیندیشد بسوی اعمالی هدایت میکند که اغلب بشکل ((جرم)) ظاهر میشود. در اینجا مسئله تفکر برای جلوگیری از سقوط بی معناست و آنچه که هست ((عمل)) و نتیجه ایست که از آن عاید میشود بزهکار در این حالت اجتماع را رد میکند، معیارهای آنرا نادیده میگیرد و ارزشها برایش فاقد معنی میشوند ۱۰ و آینده نیز بی تفاوت برای او جلوه میکند ۱۱.

۳-عوامل گسترش دهنده- درمان در حد امکان عوامل زایل کننده ، ازبین بردن عوامل محدود کننده یا تخفیف آنها میتواند غالبا تفکر را از مرحله رکود به مرحله تحرک منتقل کند.

ج) نتیجه

شناخت ((قابلیت ذهنی)) بزهکار برای گسترش تفکر او نسبت به مسائلی که با آن مواجه میشود و کشف راههایی که بتواند سدی برانحرافهای اونسبت به معیارهای طبیعی فردی واجتماعی باشد ضروریست این شناخت اجازه خواهد داد که اولاً عوامل زایل کننده یا محدود سازنده شناخته شوند وثانیا عوامل گسترش دهنده یا القاء کننده او را بیشتر در متن ((من)) و جامعه اش قرار دهند.

منابع:

۳و۲- اعتقاد به بیماری بزهکاران بخصوص در اواخر قرن نوزدهم و با پیدایش مکتب تحقیقی

به اوج خود میرسد.

۴- Bio-Psychologique.

۵- ((Je))

۶- آ. دو گراف: مفهوم شخصیت در انسان شناسی کیفری نشریه حقوق جزا و جرم شناسی

سال ۱۹۳۱. صفحه ۴۵۵ و بعد.

G-E. De Greeff : La notion de Personnalité en anthropologie

7 P. 155 et de crim. 1931, R.D.D.P. et de crim. - Criminelle, گاه مابابی

تفاوتیهای فلسفی و یا شبه فلسفی مواجه میشویم که قرن ۱۹ بخصوص شاهد آن است

و میتوان از بدینی یا یاس فلسفی بایرون، لئوپاردی، پوشکین و شوپنهاور نام برد که این یاس

منجر به بی تفاوتی در قبال اجتماع میگردد بی آنکه مجازاتی عینی برای آن وجود داشته

باشد.

۸- پسکوزها P eychoses بیماری روانی شدیدند که آگاهی Conscience را دچار

خداشه میسازند و همچنین احساسات، قدرت داوری و ارزیابی دنیای خارجی را

دچار اختلال میکنند. در این مورد مراجعه کنید: ای - پلیسه، راهنمای روانپزشکی برای

روان از شک صفحات ۱۰۴ به بعد. Y. PELICIER: Guide Psychiatrique

.Pour le Praticien, P.104 ets

۹- نوروزها Novroses بیماریهای روانی نه چندان جدی هستند که شخصیت را دچار

اختلال میکنند - نباید فراموش کرد که در برخی حالات ممکن است درجه آسیب رسانی

یک نوروز بیشتر از یک پسیکوز باشد در این مورد مراجعه شود به باروک: پسیکوزها

و نوروزها.

H. BARUK: Paychose et Nevrose

۱۰- این نوع بیماری همان است که دکتر اسنارد Dr A.Hesuard آنرا بعنوان ((عدم

تطبیق اجتماعی توجیه کرده و میگوید بزهکاران افرادی هستند که رفتار آنها کم و بیش

بامعیارهای زندگی و حرفه ای غیر منطبق است:

.Dr. A.Hesnard, . Psychologie du crime , P.96

۱۱- تجارب داوید، کیدرورایخ از طرفی A. David C. Kidder. M. Reich

وسیگمن Siegman از طرف دیگر اثبات میکند که نه تنها فقدان تشکیلات زمان

ورفتار در زمان برای مجرم وجود دارد بلکه عدم النفع برای آینده ارزشهای اجتماعی که

به این آینده مفهومی میدهند نیز دیده میشود:

A.David- C.Kidder- M. Reich, Time Orientation in male and female Invenile dekinquents. Journ . Abnorm. Soc Psych.1962:
P.239-210

A.N, Siegman: the relation ship between fufure timePerspetteive, time estimation and inpulse control in a group of young offenders and in a control group, J. consult. Psych., 1952P.57,
379, 380

نویسنده : دکتر رضا نوربها